

مقایسه ایده هلد و هابرماس درباره امکان جای‌گزینی الگوی دموکراسی مطلوب با دموکراسی لیبرال

محمد عابدی اردکانی*

محمد آخوندپور امیری**

چکیده

«جهانی‌شدن» بسیاری از مفاهیم کلیدی سنتی سیاست را دگرگون کرده است. یکی از این مفاهیم «دموکراسی» است. هلد و هابرماس به دموکراسی در عصر جهانی‌شدن توجه ویژه‌ای داشته‌اند. باتوجه‌به تحولاتی که در عصر جهانی‌شدن رخ داده است، هلد و هابرماس کوشیده‌اند که به‌ترتیب الگوهای «دموکراسی جهان‌وطنی» و «دموکراسی مشورتی» را جای‌گزین دموکراسی لیبرال کنند. هدف این مقاله آن است که نشان دهد چگونه هابرماس و هلد کوشیده‌اند تا مدل دموکراسی پیش‌نهادی خود را جای‌گزین الگوی دموکراسی لیبرال کنند. هابرماس با تکیه بر سه نظام «دولت»، «اقتصاد»، و «جهان‌زیست» و مفاهیم «حوزه عمومی» عقلانیت و کنش ارتباطی و هلد از طریق بازسازی نظم جهانی کنونی این کار را انجام می‌دهند. یافته‌های این مقاله بیان‌گر آن است که تلاش هر دو متفکر برای دستیابی به هدف موردنظر، به‌دلایلی از جمله محافظه‌کارانه‌بودن ساختار فکری هلد و در نتیجه تمایل وی به حفظ وضع موجود از یک‌سو و توجه بیش از حد خوش‌بینانه هابرماس به اجماع و عقل‌گرایی از سوی دیگر، به نتیجه نرسیده است. این مقاله به‌لحاظ روش و محتوا، توصیفی - تحلیلی است و داده‌های موردنیاز به‌شیوه کتابخانه‌ای به‌دست آمده است.

کلیدواژه‌ها: هلد، هابرماس، جهانی‌شدن، دموکراسی، عقلانیت.

* دانشجویار علوم سیاسی، دانشگاه یزد (نویسنده مسئول)، maa1374@gmail.com

** کارشناس ارشد علوم سیاسی، دانشگاه یزد، mohammad.festival@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۲۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۰۱

۱. مقدمه

از میان ده‌ها تحول شگرفِ ناشی شده از پدیدهٔ جهانی شدن به نظر می‌رسد که یکی از مهم‌ترین آن‌ها مقولهٔ «دموکراسی» است. این مفهوم، بر اثر تحولات ناشی از جهانی شدن، از سوی تعدادی از متفکران اجتماعی بازناندیشی شده است که دو تن از برجسته‌ترین آن‌ها دیوید هلد و یورگن هابرماس هستند. این دو اندیشمند کوشیده‌اند وضعیت دموکراسی را در عصر جهانی شدن بازناندیشی کنند. در واقع، هدف اصلی هلد و هابرماس آن است که با توجه به ناکارآمدی‌های بروز کرده در رهبران و نهادهای سیاسی نظام‌های لیبرال دموکراسی و سرمایه‌داری حاکم بر غرب، مدل دموکراسی پیش‌نهادی خود را جای‌گزین نظام دموکراسی لیبرال کنند. الگوی مورد نظر هابرماس «دموکراسی مشورتی» (deliberative democracy) و مدل پیش‌نهادی هلد «دموکراسی جهان‌وطنی» (cosmopolitan democracy) است. ضرورت این بازناندیشی از آن‌جا ناشی می‌شود که نظام دموکراسی لیبرال غربی با وجود بهره‌مندی از جنبه‌های مثبت مثل فراهم کردن رفاه و امنیت و آسایش برای مردم در عصر حاضر با چالش‌های جدی مواجه است.

هدف اصلی این پژوهش پاسخ به این سؤال است که «در عصری که عصر جهانی شدن شناخته می‌شود، چرا و چگونه هلد و هابرماس به ترتیب نظریه‌های «دموکراسی جهان‌وطنی» و «دموکراسی مشورتی» را به‌منزلهٔ جای‌گزین‌هایی برای دموکراسی لیبرال مطرح کردند و تا چه اندازه امکان عملیاتی شدن این دو نظریه وجود دارد؟». از سؤال پژوهش مشخص می‌شود که این تحقیق از نوع توصیفی-تحلیلی و به‌طور مشخص تر تاریخی-اسنادی با ره‌یافت «مقایسه‌ای» است. از این‌رو، کار بررسی این پرسش به‌طور مقایسه‌ای به‌منظور پی‌بردن به نکات اشتراک و افتراق دیدگاه‌های هلد و هابرماس دربارهٔ موضوع مورد بحث است. در ادامه، ابتدا اشاره‌ای به پیشینهٔ تحقیق خواهد شد، سپس ماهیت دموکراسی در اندیشهٔ هلد و هابرماس، آن‌گاه ویژگی‌ها و ملزومه‌های تحقق‌یافتن مدل دموکراسی این دو، و در نهایت موانع و مشکلات عملی شدن الگوهای دموکراسی آن‌ها بررسی خواهد شد.

۲. پیشینهٔ تحقیق

گرچه در مورد هلد و هابرماس آثار متعددی به‌زبان فارسی و لاتین وجود دارد، ولی به‌طور مشخص دربارهٔ موضوع مورد بحث در این پژوهش مطلبی دیده نمی‌شود. عمدهٔ منابع یا به کلیت دموکراسی از دیدگاه هلد و هابرماس مربوط است یا به دیدگاه‌های این دو متفکر در

دیگر حوزه‌های پژوهشی مربوط است و نه حوزه‌ی دموکراسی. در ادامه، برخی از این‌گونه آثار به‌جمال بررسی می‌شود.

رشیدی (۱۳۸۶) در مقاله «بازاندیشی دموکراسی و تحول رابطه‌ی جامعه و دولت در عصر جهانی شدن»، کریمی مله و رحمتی (۱۳۹۱) در مقاله «آسیب‌شناسی دموکراسی در عصر جهانی شدن»، تقوی (۱۳۸۲) در مقاله «الگوهای دموکراسی»، سجادپور، یزدان‌پناه، و رضائیان (۱۳۹۱) در مقاله «جهانی شدن و دموکراسی، فرامرزی شدن هنجارها و تکثر بازیگران در سازمان‌های بین‌المللی»، رجب‌لو و خوشنام (۱۳۹۵) در مقاله «جهانی شدن و سرنوشت مدل‌های دموکراسی»، و توحیدفام (۱۳۸۳) در مقاله «چرخش‌های دموکراسی در عصر جهانی شدن»، ضمن بررسی تأثیرات جهانی شدن بر دموکراسی، اشاره‌ای بسیار گذرا به موضع هلد یا هابرماس یا هر دو در قبال دموکراسی نیز داشته‌اند. اما در بعضی از مقالات دیگر موضوع به‌طور مشخص‌تری به دیدگاه و موضع هلد یا هابرماس به دموکراسی اختصاص دارد. برای مثال، شهرام‌نیا و حاجی‌زاده (Shahramnia and Hajjzadeh 2012) در مقاله «بررسی مبانی فلسفی اندیشه‌ی سیاسی هابرماس: یک ره‌یافت مشورتی در خصوص دموکراسی»، سمیعی و میرالی (۱۳۹۳) در مقاله «دموکراسی رای‌زنانه، جنبش‌های اجتماعی، و حوزه‌ی عمومی جهانی»، عالم و پوریاشا کاسین (۱۳۹۰) در مقاله «دموکراسی گفت‌وگویی هابرماس، رابطه یا نسبت عامل‌ها»، طیبی مسرور و دیگران (۱۳۹۵) در مقاله «تیین نظریه‌ی شهروند گفت‌وگویی و کنش ارتباطی در شناسایی حوزه‌ی عمومی براساس آرای هابرماس»، و نجاتی حسینی (۱۳۸۸) در مقاله «یورگن هابرماس: از حقوق، اخلاق، و سیاست لیبرالی به سمت قانون و دموکراسی گفت‌وگویی» به‌طور مشخص درباره‌ی هابرماس و آرای او در مورد دموکراسی بحث کرده‌اند. همین کار را طاهایی (۱۳۸۶) در مقاله «تخیل عملیاتی: شرح و نقد کوتاه بر نظریه‌ی حکمرانی جهانی دیوید هلد» در مورد هلد دنبال کرده است. پناهی و پولادی (۱۳۹۷) نیز در مقاله «مقایسه‌ی تطبیقی دموکراسی لیبرال و دموکراسی گفت‌وگویی»، و ساداتی نژاد و شیرازی (۱۳۹۵) در مقاله «مبانی معرفت‌شناسی در نظریه‌ی مردم‌سالاری دینی و نظریه‌ی دموکراسی مشورتی با تأکید بر دیدگاه امام خمینی و یورگن هابرماس» دو نوع خاص از دموکراسی را با یک‌دیگر مقایسه کرده‌اند.

اگرچه همه‌ی مواردی که برشمرده شدند به‌نوعی با موضوع مورد بحث در پژوهش حاضر ارتباط پیدا می‌کنند، ولی در عین حال با دستور کار این تحقیق تفاوت در خورتوجهی دارند. در هیچ‌کدام از آن‌ها، مقایسه‌ی مدل دموکراسی مورد نظر هلد و هابرماس تحت شرایط خاص جهانی شدن مورد توجه و ارزیابی قرار نگرفته است.

۳. دموکراسی در اندیشه سیاسی هابرماس و مبانی فکری و فلسفی آن

یکی از محورهای اصلی اندیشه سیاسی هابرماس مقوله دموکراسی است. به نظر می‌رسد نظریه هابرماس در مورد دموکراسی بر مفروضات انسان‌شناسی، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، و غایت‌شناسی مدرن بنا شده است. از نظر او، انسان موجودی دارای توان ارتباطی است. این توانش بیش از هر چیز در زبان نهفته است. در عین حال، زبان عرصه تجلی عقل انسانی است. هم‌چنین هابرماس انسان را موجودی در حال تکامل اخلاقی می‌داند. از منظر هستی‌شناسی، هابرماس جهان زندگی کل قابل فهم می‌داند که دارای سه لایه عینی (دنیای دیدنی)، ذهنی (تجربه‌های درونی سوژه)، و اجتماعی (نقش‌ها و هنجارها) است. هر لایه کنش خاص خود را می‌طلبد؛ لایه عینی: کنش معطوف به هدف؛ لایه ذهنی: کنش نمادین؛ و لایه اجتماعی: کنش هنجاری. از منظر معرفت‌شناسی، هابرماس بر نیروی عقل برای شناخت هستی و تغییر آن تأکید می‌کند. او عقلانیت ارتباطی را یگانه شیوه شناخت اصیل و یگانه راه‌هایی می‌داند (توانا و آذرکمند ۱۳۹۳: ۳۴).

هابرماس با وجود تعلق به سنت فکری آلمان، این سنت را تنگ‌نظرانه یافت و در نتیجه به مطالعه پراگماتیسم آمریکایی و اندیشه‌ورزی در حوزه‌های مختلف فلسفی روی آورد (پویان شیوا ۱۳۸۵: ۵۱). او شناخت اخلاقی - اجتماعی را مخلوطی از علوم اجتماعی، فلسفه، تاریخ و فرهنگ، روان‌شناسی جمعی، و اقتصاد سیاسی می‌داند (نوذری ۱۳۹۳: ۲۱؛ محسنی ۱۳۷۶: ۵۵-۵۶). از منظر غایت‌شناسانه نیز، هابرماس همانند هگل هستی را رو به تکامل می‌داند و بر این باور است که با غلبه عقلانیت ارتباطی بر عقلانیت ابزاری، پروژه ناتمام مدرنیته کامل می‌شود (پیوزی ۱۳۹۰: ۴۶).

این تفکرات باعث شده است که زمینه‌های نظری «انتقادی» در افکار هابرماس ابعاد گسترده‌ای پیدا کند. در نظریه انتقادی وی، ضمن این‌که عنصر «عقلانیت» از اهمیت و اعتبار زیادی برخوردار است، عقلانیت «ابزاری» و مفهوم «هویت» و رویکرد «اثباتی» به نقد کشیده می‌شود. او معتقد است که پوزیتیویسم به‌رغم ادعاهایش بر فرضیاتی بنا شده است که صرف‌نظر از غیرارزشی بودن اساساً با علایق نظری قطع رابطه کرده است، درحالی‌که علایق عملی و تأملات نظری باید به‌طور یکسان در کنار هم قرار گیرند. جدایی هنجارها از امور واقع حقیقت را مخدوش می‌کند (هولاب ۱۳۸۷: ۵۶-۶۶؛ نوذری ۱۳۹۳: ۲۵-۲۷؛ بوخنسکی ۱۳۸۷: ۲۳۸؛ لسناف ۱۳۹۲: ۳۹۱-۳۹۳). او حتی با دگردیسی آرای خود در مورد

حوزه عمومی و جایگاه دین در آن به دین از منظر نقدی فلسفی با نگاه مثبت می‌نگرد و به نقش دین در حوزه عمومی بها می‌دهد و با درک واقعیت‌های جهان معاصر، مفهوم پساکولاریسم را مطرح می‌کند (حاجی آقا و پاک‌نیا ۱۳۹۶: ۵۷). او هم‌چنین با «پسامدرنیسم» (فراجددگرایی) میانه خوبی ندارد، زیرا معتقد است که این مکتب برای دانش علمی و ارزش‌های عام، به‌ویژه عقل عصر روشن‌گری، بهایی قائل نیست.

هابرماس با اتکا به این پایه‌های فکری و فلسفی دیدگاه خود در مورد مقوله دموکراسی را مشخص کرده است. دموکراسی مورد نظر وی، که از آن به «دموکراسی مشورتی» تعبیر می‌شود، پیوند وثیقی با نظریه «کنش ارتباطی» (communicative action) و «عقلانیت» (rationality) دارد که براساس آن سوژه‌های آزاد و برابر در گفت‌وگوی اخلاقی - عقلانی وارد می‌شوند تا سرانجام به اجماع دست یابند (Habermas 1984: 24). به عبارت دیگر، از نظر هابرماس، انسان به دلیل تعامل اخلاقی - عقلانی می‌تواند هویت خود را به گونه‌ای شکل دهد که ابتدا از سلطه آزاد شود و سپس با دست‌یابی به اجماع به نوعی دموکراسی نائل شود که مهم‌ترین ویژگی‌های آن «رای‌زنانه» بودن، «تعاملی» بودن، و «ارتباطی» بودن است (Habermas 1976: 169-170; Habermas 1999: 1-2). این سه ویژگی مبین آن است که در الگوی دموکراسی هابرماس، گفت‌وگو و استدلال، نخست، بر نحوه تصمیم‌گیری دلالت دارد؛ دوم، به‌منزله شکل انعکاسی کنش ارتباطی است؛ و سوم، تلاشی برای بازسازی توافقاتی زائل‌شده و به‌افول‌رفته جوامع معاصر یا اساساً کوششی برای احیای توافقی است که قبلاً وجود نداشته است (عالم و پورپاشا کاسین ۱۳۹۰: ۱۵۵).

این ترسیم هابرماس از دموکراسی مشورتی بیان‌گر آن است که او به نوعی پروژه مدرنیته را به پرسش می‌گیرد، زیرا برخلاف توجه کامل مدرنیته به «عقلانیت ابزاری»، در مدل دموکراسی مشورتی وی تمام تأکید بر «عقلانیت ارتباطی» است (طبی مسرور و دیگران ۱۳۹۵: ۷۴). از نظر هابرماس، مدرنیزاسیون، به لحاظ انفکاک کارکردی جامعه، در چهار حوزه اصلی یعنی «اقتصاد»، «دولت»، «حوزه عمومی» (public sphere)، و «حوزه خصوصی درونی» (sphere private domestic) نمایان شده است. دو حوزه نخست، طبق منطق درونی خودشان، پول و قدرت تولید می‌کنند و در نتیجه به درجه بالایی از سود دست می‌یابند. برعکس، در دو حوزه دیگر که هابرماس آن دو را «جهان‌زیست» (the lifeworld) می‌نامد، بازیگران از طریق «کنش ارتباطی» یک‌دیگر را درک می‌کنند و می‌کوشند بر دیگر بازیگران اثر بگذارند (لسناف ۱۳۹۲: ۴۰۳، ۴۱۱). تنها هدف شهروندان باید محافظت از جهان‌زیست در مقابل دولت و اقتصاد نظام سرمایه‌داری و دموکراسی لیبرال باشد. اگرچه امکان احیای

کامل حوزه عمومی در جامعه معاصر وجود ندارد، اما سازمان‌ها و نهادهایی که حوزه عمومی را نابود کرده‌اند ممکن است از درون دموکراتیک شوند (نش ۱۳۹۷: ۲۶۵-۲۶۷)؛ مقایسه کنید با (Habermas 1989).

بدین ترتیب، نظریه دموکراسی مشورتی هابرماس بیان‌گر درک اهمیت سیاست در خارج از نهادهای رسمی دولت است و می‌کوشد که چگونگی امکان تحقق این نیروی بالقوه را در جهت مشارکت بیش‌تر دموکراتیک تفسیر کند. هم‌چنین، این نظریه به جنبش‌های اجتماعی به مثابه نیروی مرفقی در سیاست معاصر می‌نگرد که امکان آشکال جدید هم‌بستگی و همکاری مشترک و نیز نقد عقلانی اقدامات دولت را فراهم می‌کند. به‌باور هابرماس، بسیج جنبش‌های اجتماعی در جامعه مدنی به توسعه دموکراسی کمک مهمی می‌کند (نش ۱۳۹۷: ۲۶۵).

این نکته هم شایان ذکر است که هابرماس در طراحی دموکراسی موردنظر خود تأکید چندانی بر پایه‌های نهادی دموکراسی نکرده است، بلکه به ایجاد زمینه‌هایی برای ایدئال‌های هنجاری که به وسیله کنش ارتباطی خلق می‌شوند رو آورده است. از این رو، دموکراسی او در واقع نوعی مدل هنجاری ایدئال از دموکراسی محسوب می‌شود (García Alonso 2013: 185). این الگو در واقع سازوکاری سیاسی-اجتماعی است که در آن صلاحیت اعمال قدرت تنها از تصمیمات جمعی اعضای جامعه در فرایند عقلانی بحث و گفت‌وگو ناشی می‌شود (ساداتی‌نژاد و شیرازی ۱۳۹۵: ۸-۱۰؛ Cohen 1996: 407). و هرکس بدون توجه به ویژگی‌هایی چون جنسیت، نژاد، سن، و جهان‌بینی آن‌ها را معتبر می‌داند (هابرماس ۱۳۸۴: ۱۰۱، ۳۹۱). به نظر هابرماس، با اعمال این شیوه که عمدتاً بر هم‌بستگی مبتنی است، می‌توان بر پول و قدرت اداری حاکم بر لیبرال دموکراسی غلبه کرد.

البته باید توجه داشت که هابرماس در آخرین اثرش تاحدی به مسئله نهادهای و نقش آن‌ها در تحقق بخشیدن به دموکراسی مشورتی توجه کرده است. برای مثال، او استدلال می‌کند که قانون اساسی که پیوند نزدیکی با اخلاق گفت‌وگو دارد باید دموکراتیک باشد. تصمیمات قانونی باید غیرمتعصبانه باشد تا راه را برای نقد عقلانی و تبادل نظر دموکراتیک باز کند. شهروندان آزاد و برابر از طریق گفت‌وگو، رای‌زنی، و چانه‌زنی می‌توانند خود قوانین سیاسی و اجتماعی زندگی خویش را وضع کنند (خود-قانونگذاری)؛ خود امور اجتماع خویش را اداره کنند (خود-هدایتی)؛ و خود سرنوشت خود را تعیین کنند (خود-گردانی) (Outhwaite 1994: 143).

۴. دموکراسی در اندیشه سیاسی هلد و مبانی فکری و فلسفی آن

گرچه توجه اصلی هلد، برخلاف هابرماس، به مباحث ماهوی درباره دموکراسی معطوف نیست و او بیش‌تر تلاش فکری خود را به مسئله ضرورت گسترش سطح و دامنه دموکراسی در عصر جهانی شدن به‌کار گرفته و درگیر این پرسش بوده است که «جهانی شدن چه تبعاتی برای دموکراسی داشته است؟»، ولی به‌رحال درباره معنا و ماهیت دموکراسی نیز نظریه‌پردازی کرده و به فراخور اندیشه خود، «الگوی» عرضه داشته است. پس از مرور اجمالی بر مبانی فکری و فلسفی هلد، به جزئیات و اصول دموکراسی موردنظر وی باز خواهیم گشت.

هلد با بهره‌مندی از خمیرمایه تفکر لیبرالیستی، هم‌چون هابرماس، به انسان خوش‌بین است و او را موجودی اخلاقی و درحال تکامل می‌داند. به‌باور او، انسان به‌دلیل بهره‌مندی از کرامت و شرافت ذاتی، مستحق برخورداری از حقوق همه‌جانبه و آزادی برای زیستن است. هلد تا آن‌جا پیش می‌رود که اخلاقیات لیبرالی را حتی در صحنه روابط بین‌الملل و مشخصاً حقوق الزام‌آور جهانی پیش می‌برد. بدین ترتیب، در قلب اندیشه‌های هلد اندیشه حقوق بشر قرار دارد (طاهاپی ۱۳۸۶: ۴۸۶). هستی‌شناسی هلد نیز به‌نوعی با انسان‌شناسی او پیوند می‌خورد، زیرا فردگرایی هسته مابعدالطبیعی و هستی‌شناسی اندیشه لیبرالی اوست. درواقع فرد از یک سو برحسب تجربه‌ای که به‌دست آورده است و از سوی دیگر باتوجه‌به امیال و علایقی که در او وجود دارد مسیر و ماهیت زندگی خود را مشخص می‌کند. حیات انسان‌ها دارای ابعاد مادی و عینی، ذهنی و روحی، و اجتماعی و جمعی است و اعمالی که مردم در این عرصه‌ها انجام می‌دهند باید از مداخله اجباری دیگران مصون باشد. درواقع، جهان‌زندگی براساس اختیار معقول، تعلقات و منافع انسان، و عقل عملی بنا شده است و او با تکیه بر این عوامل مسیر زندگی خود را انتخاب می‌کند (وینست ۱۳۸۶: ۵۴-۵۵؛ لوین ۱۳۸۰: ۲۴، ۲۸، ۳۰).

اگرچه در حوزه معرفت‌شناسی خمیرمایه و اصل تفکر هلد از لیبرالیسم نشئت می‌گیرد، ولی چنین نیست که او خود را فقط به لیبرالیسم متعهد بداند. به‌منظور فراهم‌شدن امکان طرح اشکال‌های حکومت‌های لیبرال دموکراسی توسط هلد، وی ضمن پای‌بندی به اصول اولیه لیبرالیسم، از مارکسیسم نیز مدد می‌گیرد. تحصیل و تدریس او در انگلستان، فرانسه، آلمان، و آمریکا باعث گسترش دامنه معرفت‌شناسی او شده است. از این‌رو، گرایش هلد از یک‌سو بر ارزش‌های نهضت روشن‌گری و لیبرالیسم فلسفی و از سوی دیگر بر سوسالیسم اروپایی و دموکراسی اجتماعی مبتنی است. از یک لحاظ، می‌توان او را سوسیال - دموکرات نامید.

از منظر غایت‌شناسی نیز هلد نه‌تنها جهان هستی بلکه جهان اجتماعی را نیز در حال تکامل می‌داند. آثار هلد بیش از هر چیز بیان‌گر امید او به نهادینه‌شدن اخلاق لیبرالی و عدالت اجتماعی در سطح بین‌المللی است. او با چنین رویکردی به شکوفایی نظم لیبرال جهانی یا حاکمیت لیبرال بین‌المللی امیدوار است که دولت ملی در نهایت زوال می‌یابد.

هلد در چنین زمینه فکری و فلسفی‌ای است که الگوی دموکراسی موردنظر خود را تبیین می‌کند. او تلاش کرده است در قالب طرح «خودمختاری» مدلی متفاوت از دموکراسی عرضه کند. بدین ترتیب، خودمختاری اصل بنیادین دموکراسی موردنظر هلد محسوب می‌شود. هلد برای بیان منظور خود از این اصل و نقشی که می‌تواند در دموکراسی پیش‌نهادی او ایفا کند ابتدا برداشت متفکران راست جدید و سپس نگرش اندیشمندان چپ جدید از دموکراسی را مطرح می‌کند.

او اعتقاد دارد که گروه اول آرمان‌های آزادی و برابری را به آموزه‌های فردگرایی پیوند زده‌اند. فرد در جوهر خود مقدس است و فقط تا جایی آزاد و با دیگران برابر است که بتواند منافع شخصی خود و مقاصد را که برای خود برگزیده است دنبال و سعی کند آن‌ها را متحقق کند. آزادی بر عدالت مقدم است، زیرا در صورتی عدالت به‌طور مساوی میان افراد برقرار خواهد شد که قبل از هر چیز به استحقاق افراد برای برخورداری از حقوق و آزادی‌های معین حرمت گذاشته شود و با همه شهروندان در برابر قانون یکسان رفتار شود. با این حساب، دولت باید شرایط لازم را برای آن‌که شهروندان بتوانند منافع خود را دنبال کنند فراهم آورد. به عبارت دیگر، دولت باید به‌منظور حراست از آزادی فرد و تقویت آن حکومت قانون را برقرار کند. مهم‌ترین وظیفه دولت دفاع از حقوق و آزادی‌های فردی است (هلد ۱۳۹۶: ۴۰۷-۴۰۸).

اما به‌نظر هلد گروه دوم برعکس از مطلوبیت بعضی وسایل و هدف‌های جمعی دفاع کرده‌اند. براساس دیدگاه دوم، نمی‌توان از طریق اقتصاد مبتنی بر «بازار آزاد» و دولت‌داری اختیارات حداقلی به آزادی و برابری دست یافت. تا وقتی که انسان‌ها در دنیای زیر سیطره مالکیت خصوصی حاکم بر نظام سرمایه‌داری زندگی می‌کنند دست‌یابی به برابری و آزادی و عدالت ممکن نیست. برعکس، دست‌یابی به این آرمان‌ها توسط دولتی امکان‌پذیر است که حداکثر پاسخ‌گویی را داشته باشد. بنابراین، باید شرایطی را مشخص کرد که در آن «تکامل آزاد تک‌تک افراد» با «تکامل آزاد همگان» سازگار باشد (همان: ۴۰۸).

با وجود تفاوت‌های درخور توجه دیدگاه‌های این دو گروه، آن‌ها در مواردی اشتراک‌نظر دارند، از جمله نگرانی درباره گسترش شبکه‌های قدرت مداخله‌گر در جامعه؛ انتقاد از

خصلت بوروکراتیک، غیرمنصفانه، و غالباً سرکوب‌گرانه بیش‌تر اعمال دولت؛ و مفروض‌پنداشتن شکوفایی استعدادها و تحقق آرزوها و علایق مردم از طریق توجه به شرایط سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی. به‌طور کلی، این دو گروه در تأکید بر مشخص‌کردن شرایطی که مردم در آن می‌توانند به بسط «آزادی و برابری» پردازند به‌نوعی هم‌گرایی دارند (همان: ۴۰۹).

به‌باور هلد، مفهوم خودمختاری نه‌تنها آرمان‌های هر دو گروه را، که پیش‌تر به آن‌ها اشاره شد، به یک‌دیگر پیوند می‌دهد، بلکه هم‌چنین به ما کمک می‌کند تا چرایی این اشتراک‌نظر را تبیین کنیم. وی با استناد به این سخن هانا آرنت که «خودمختاری دموکراتیک خواستار ایجاد فرصت‌هایی است که در آن مردم استعداد خود را درمقام شهروند بروز دهند» اصل خودمختاری را حق کلیه شهروندان برای مشارکت در امور عمومی می‌داند که البته این حق اجباری نیست (توحیدفام ۱۳۸۳: ۵۴). درواقع، ادعای هلد آن است که خودمختاری بر آن استعداد انسان‌ها دلالت می‌کند که می‌توانند با داشتن آن خودآگاهانه استدلال کنند و خوداندیش و خودسامان‌دهنده باشند. این استعداد متضمن توانایی، سنجش، داوری، انتخاب، و اثرگذاری در جریان‌های عملی ممکن در زندگی خصوصی و عمومی است. بدین ترتیب، به‌نظر وی، مهم‌ترین ویژگی دموکراسی تفکیک دولت و جامعه مدنی است، یعنی مردم بدون مزاحمت دولت بتوانند در جامعه مدنی آزادانه به زندگی خود پردازند، از فرصت‌های زندگی خود استفاده کنند و لذت ببرند، و مستقل از تلقی دولت از خیر و حقیقت، برداشت و تلقی خود را از خیر و حقیقت داشته باشند و براساس آن زندگی کنند (جلایی‌پور ۱۳۸۵: ۵۲).

به‌نظر هلد، اصل خودمختاری ثمره تحولات بنیادینی است که پس از قرون وسطی، به‌ویژه در قالب «لیبرالیسم»، رخ داده است. به‌نظر وی، لیبرال‌ها به این اصل متعهد بوده‌اند، زیرا درخواست اصلی آن‌ها، از لاک گرفته تا هابک، حکومت قانونی است. هم‌چنین آن‌ها همواره خواهان محدودکردن «آزادی قدرت‌مندان» بوده‌اند و به دریافتی از فرد «آزاد و برابر» و ضرورت ایجاد ترتیباتی نهادی برای حفاظت از این موضع متعهد بوده‌اند. ازسوی دیگر، اگرچه نظریه‌پردازان مارکسیست و چپ جدید به‌علت عرضه‌نکردن نظریه‌ای درباره «مرزهای آزادی» یا پیش‌بینی آینده نتوانستند به‌طور روشن و شفاف بر اصل خودمختاری صحه گذارند، ولی از جهاتی دیگر به‌نوعی این اصل را تصدیق کردند. برای مثال، تلاش مارکس در نشان‌دادن شرایط کلی جامعه غیراستثماری - نظامی که «مبتنی بر نیاز» سازمان یافته باشد و حداکثر «آزادی برای همه» باشد آن‌ها را به این اصل نزدیک می‌کند.

ملاحظات فوق بیان‌گر اهمیت اصل خودمختاری است، زیرا مشخص می‌شود که این اصل نه تنها شالوده‌آسای لیبرالیسم و مارکسیسم و شعبه‌های متعدد معاصر آن‌ها به‌شمار می‌رود، بلکه متضمن پیش‌فرض اجتناب‌ناپذیر مدل‌های دموکراتیک رادیکال نیز است. در واقع، همه این سنت‌های فکری برای تکامل خودمختاری یا استقلال اولویت قائل بوده‌اند و هنوز هم هستند، هرچند در زمینه چگونگی تأمین و بنابراین تفسیر آن به‌شدت اختلاف‌نظر دارند (هلد ۱۳۹۶: ۴۱۳-۴۱۵).

۵. اشتراک‌ها و افتراق‌های دیدگاه هلد و هابرماس

اکنون، پس از شرح کوتاهی از مبانی فکری و فلسفی این دو متفکر و مشخص شدن مدل دموکراسی موردنظرشان، در این مبحث امکان تحقیق‌یافتن دموکراسی پیش‌نهادی آن دو در عصر جدید و تحولات ناشی از جهانی‌شدن بررسی می‌شود. در این بررسی تلاش شده است که مهم‌ترین محورهای فکری هلد و هابرماس، که بیان‌گر اشتراک و افتراق دیدگاه آن‌ها در جنبه‌های مختلف موضوع موردبحث است، با یک‌دیگر مقایسه شود.

۱.۵ ضرورت بازاندیشی دموکراسی در عصر معاصر

هم هابرماس و هم هلد ضمن اعتقاد به جوهر دموکراسی، با توجه به تحولات رخ داده در قرن بیستم از یک سو و اشکال‌ها و ضعف‌های نمایان‌شده در دموکراسی‌های لیبرال غربی از سوی دیگر، در صدد برآمدند تا مدل دیگری از دموکراسی ارائه کنند که به‌گمان خودشان بری از اشکال‌های الگوهای قبلی است و با شرایط جدید تناسب دارد. بدین ترتیب، این دو متفکر خواهان بازاندیشی دموکراسی در سطوح بین‌المللی و فراملی یا ارائه ایده‌ای نو درباره دموکراسی در عصر جهانی‌شدن‌اند. نقطه اشتراک این دو اندیشمند در بازاندیشی دموکراسی در عصر جهانی‌شدن آن است که هر دو اعتقاد دارند که اگرچه نیروی محرکه اصلی جامعه مدرن نظام سیاسی دموکراسی لیبرال است، ولی این نظام سنتی حاکم بر غرب، در عین بهره‌مندی از نقاط قوت، دارای ضعف‌ها و اشکال‌هایی است که آن را از ادامه حیات در عصر جهانی‌شدن باز می‌دارد. این نظام سیاسی، با وجود ارزش قائل شدن برای خوش‌بختی مردم و به‌ارمغان آوردن «برابری»، از یک سو سلسله‌مراتب‌ها را نابود کرده است و از سوی دیگر تمام همت خود را بر استقرار جامعه صنعتی جدید مبتنی بر تجارت و تولید صنعتی متمرکز کرده است. کاهش تعداد رأی‌دهندگان در انتخابات ملی، افزایش ناپایداری وفاداری‌ها به

احزاب سیاسی، بروز و رشد دل‌سردی و انفعال و بدبینی و بی‌ثباتی، انعطاف‌ناپذیری بوروکراسی دولت، عدم عقلانیت فرهنگی، و جهل مردم نمونه‌های دیگری از این اشکال‌های حکومت‌های لیبرال دموکراسی محسوب می‌شوند (حاجی‌زاده ۱۳۹۰: ۶-۱۷). به این مشکلات باید شرایط ناپایداری و گسست‌های اساسی را افزود که تحت تأثیر هویت‌های جنسیتی، نژادی، و قومی قرار می‌گیرند و پای مسائل مختلف تازه‌ای، به‌ویژه مسئله تفاوت و هویت در جنبش‌های اجتماعی جدید، را به‌میان می‌کشند (نش ۱۳۹۶: ۲۵۷-۲۵۸).

باتوجه‌به بروز چنین مشکلاتی در نظام لیبرال دموکراسی، هلد و هابرماس به بازاندیشی دموکراسی در دوره معاصر قائل‌اند. هر دو متفکر در توانایی و کارایی نظام مذکور در عصر جدید تردید دارند و از آن انتقاد می‌کنند. البته انتقادهای هابرماس از نظام مذکور در مقایسه با نقدهای هلد رادیکال‌تر و بنیادی‌تر محسوب می‌شود؛ زیرا هابرماس متفکری از مکتب فرانکفورت است که با توسل به «نظریه انتقادی» وضع موجود را برنمی‌تابد و نظام سرمایه‌داری غربی و سنت‌های لیبرالی را سخت نقد می‌کند، درحالی‌که هلد به‌دلیل تعلق‌داشتن به سنت فکری لیبرالیستی، باوجود بیان نقدهایی، کلیت نظام لیبرال دموکراسی و سرمایه‌داری را می‌پذیرد و فقط خواهان اصلاحات و تغییراتی در آن است که متناسب با شرایط جدید باشد (سلیمی ۱۳۹۶: ۲۳).

نقد جدی هابرماس به دموکراسی لیبرال معاصر آن است که به دلیل وابستگی به طبقه مسلط دست به مسخ و تحریف افکار عمومی می‌زند؛ به‌ویژه از طریق دستگاه‌های ایدئولوژیک آگاهی‌دروغین تزریق می‌کند و خود را حامی منافع عمومی جا می‌زند و این‌چنین از ارتباط انسانی اصیل جلوگیری می‌کند و جامعه را به سمت شیء‌شدگی و ازخودبیگانگی سوق می‌دهد (هابرماس ۱۳۸۸؛ هابرماس ۱۳۹۲: ۳۶۳). به‌عبارت‌دیگر، به‌زعم هابرماس، در نظام‌های سرمایه‌داری و دموکراسی لیبرال غربی سلطه تجاری شدن و اداره بوروکراتیک، که به زندگی اجتماعی و شخصی چنگ انداخته‌اند و ارتباطات بشری را کنترل و مختل کرده‌اند، به‌طور مداوم جهان زیست را تهدید می‌کند. درحقیقت، ارتباطات عقلانی در جهان زیست، به‌دلیل دست‌اندازی دولت و اقتصاد به آن، نابود شده است. البته هابرماس در نقد دموکراسی لیبرال به‌نوعی متأثر از ماکس وبر است. وبر نیز چون او دموکراسی لیبرال را برنمی‌تابد و سه اشکال «برتری‌چیرگی بر خودآئینی»، «ظاهری‌بودن دموکراسی»، و «قابل‌انتقادبودن لیبرالیسم» را بر آن وارد می‌کند (صالحی ۱۳۹۶: ۱۳).

هلد نیز چون هابرماس اعتقاد دارد که در عصر پیچیده جهانی شدن ادامه حیات دموکراسی از طریق واحد دولت - ملت مقدور نیست. هر دو متفکر بر این باورند که

جهانی شدن پایان دوره سلطه جهانی دولت - ملت به مثابه الگوی اصلی سازمان سیاسی است (حاجی زاده ۱۳۹۰: ۱۹). اما هلد به هیچ وجه موضع کاملاً بدبینانه‌ای را که هابرماس به نئولیبرالیسم دولت‌ها دارد اتخاذ نکرده است. نهایت نقد او به نظام‌های دموکراسی به این ترتیب است که از منظر شخص سوسیال - دموکرات در عملکرد قدرت سیاسی و اقتصادی حاکم بر نظام دموکراسی لیبرال یا درست و دقیق اجرا شدن ارزش‌های محوری آن نظیر حاکمیت قانون، برابری سیاسی، عدالت، و استحکام اجتماعی تردید می‌کند. وی برخلاف هابرماس اعتقاد ندارد که برای استقرار مدل دموکراسی پیش‌نهادی او در عصر جهانی شدن لازم است نظام سرمایه‌داری و دموکراسی لیبرال غربی را به چالش جدی کشید و خواهان طرد و نفی آن دو شد (Held 2003: 164-167; Held 2004: 163).

۲.۵ ویژگی‌ها و نحوه استقرار دموکراسی موردنظر هلد و هابرماس در عصر جهانی شدن

در بخش قبلی مشخص شد که هر دو متفکر در مورد ضرورت بازاندیشی دموکراسی در عصر معاصر اتفاق نظر دارند. در این بخش، باید مشخص شود که نخست، ایده یا طرح هلد و هابرماس در مورد دموکراسی در عصر جهانی شدن چیست و دارای کدام ویژگی‌هاست؛ و دوم، آن‌ها به چه نحوی می‌خواهند این ایده را عملیاتی کنند یا به عبارت دیگر ملزومات موردنظر آن‌ها برای استقرار این دموکراسی چیست.

هلد مدل موردنظر خود را بر پایه «حکومت دموکراتیک جهان‌وطن» استوار می‌کند و آن را «دموکراسی جهان‌وطنی» می‌نامد، زیرا معتقد است که امکان دموکراتیک شدن نهادهای سیاسی فراتر از دولت - ملت وجود دارد. به نظر او، دموکراسی جهان‌وطنی حکومت چندلایه‌ای است که اختیارات در آن توزیع می‌شود و بر شبکه‌ای از مجامع دموکراتیک از محلی به جهانی مبتنی است. در سایه تحقق آن، کنوانسیون‌های حقوق بشر تقویت خواهند شد و دادگاه‌های حقوق بشر منطقه‌ای و جهانی شکل خواهند گرفت. هم‌چنین، امکان افزایش و بهبود شفافیت، پاسخ‌گویی، و کارایی سازمان‌های میان‌دولتی عمده و پیش‌تاز فراهم خواهد شد. به علاوه، امید به ایجاد نیروی انتظامی / نظامی منطقه‌ای و جهانی کارآمد و پاسخ‌گو به عنوان آخرین ابزار قدرت قهری برای دفاع از قانون بشردوستانه بین‌المللی یا جهانی افزایش خواهد یافت (Held 2004). پیش‌نهاد مشخص وی تغییر سازمان ملل به پارلمان دارای اعتبار و اختیار از تمام دولت‌ها و نهادهای مدنی است. در ساختار جدید این

سازمان چیزی مانند حق و تو دیگر نباید وجود داشته باشد و اعضای آن نباید محدود به دولت‌ها باشند، بلکه سازمان باید از آن‌ها فراتر رود و شامل نهادهای مردمی و مدنی نیز بشود (هلد ۱۳۸۱: ۲۸۹).

هابرماس نیز اعتقاد دارد اکنون که شهروندی در سطح فوق‌ملی بازسازی شده است، امکان ایجاد مدل دموکراسی جدید از طریق گسترش حوزه عمومی وجود دارد (Habermas 1996). او این الگو را «دموکراسی مشورتی» می‌نامد. هدف او هم از عرضه این ایده، مانند هلد، امکان دموکراتیک‌شدن نهادها و سازمان‌های سیاسی فراتر از دولت - ملت و بازنگری در نقش، تأثیر، و کارکردهای آن‌هاست (هابرماس ۱۳۹۶: ۱۵۴-۱۵۵؛ Held 1995: 267). هم‌چنین، هر دو ایده به جنبش‌های اجتماعی به‌مثابه نیروی متری در سیاست معاصر می‌نگرند. هر دو اندیشمند اعتقاد دارند که تحولات جدید رخ داده در عصر جهانی‌شدن به‌ویژه تغییرات ایجادشده در سازمان‌ها و جنبش‌های اجتماعی در سطح بین‌المللی امکان اشکال جدید هم‌بستگی و همکاری مشترک را فراهم می‌کند و به اشکال عادلانه‌تر و متکامل‌تر زندگی اجتماعی و گریز از ساختارهای بوروکراتیک در عرصه تنگ دولت - ملت و شیء‌شدگی کمک می‌کند (نش ۱۳۹۶: ۲۵۹-۲۹۰).

باوجود این تشابه‌ها، دو متفکر درمورد چگونگی امکان تحقق ایده‌هایشان اختلاف‌نظر دارند و هریک برداشت و تفسیر خاص خود را عرضه می‌دارد. هابرماس معتقد است برای این‌که فرایندهای دموکراتیک مبنایی برای مشروعیت‌پساملی قرار گیرد، به‌جای تکیه بر ساختار دولت و سازوکارهای بازار، باید حوزه عمومی را به‌نحوی گسترش داد که هم‌پیوند در سطح جهانی باشد؛ آن‌گاه در این حوزه گسترش‌یافته حاکمیت عمومی کارآمد یعنی حاکمیتی برآمده از شبکه‌های ارتباطی فراملی را تقویت کرد (پناهی و پولادی ۱۳۹۷: ۱۶۸) و «کنش ارتباطی» و «عقلانیت» را تنها ملاک برای زیستن اجتماعی مشترک در نظر گرفت. در سایه چنین تحولی است که در حوزه مذکور بستر لازم برای سوژه‌های آزاد و برابر گفت‌وگوی اخلاقی - عقلانی و درنهایت «اجماع» فراهم می‌شود و درواقع سه ویژگی «رای‌زنانه» بودن، «تعاملی» بودن، و «ارتباطی» بودن تحقق می‌یابد (Cohen 1996: 407). به‌عبارت‌دیگر، درعین حاکم‌شدن آرمان‌ها و هنجارهای ارزشی، شاهد «حاکمیت قانون» نیز خواهیم بود (هابرماس ۱۳۸۴: ۱۰۱-۱۰۳؛ Habermas 2007: 9-11). همه این تلاش‌ها بیان‌گر آن است که هابرماس با ایجاد پیوند بین عدالت و آزادی درصدد است تا نواقص دموکراسی لیبرال را برطرف کند و برنامه‌ای کامل‌تر برای ارتقای حیات مادی انسان به‌ارمغان آورد (میراحمدی ۱۳۹۳: ۱۳).

هلد نیز برای عملیاتی‌شدن ایده خود یعنی استقرار دموکراسی جهان‌وطنی از جهاتی بر همان ملزوماتی انگشت می‌گذارد که کم‌وبیش مورد توجه هابرماس است. یکی از این ملزومه‌های مشترک تغییر در ماهیت و نقش دولت‌های ملی است. در قرن بیست و یکم فرایند تاریخی دولت - ملت به نقطه‌ای خواهد رسید که مفهوم حاکمیت ملی بی‌معنی خواهد شد (هلد و مک‌گرو ۱۳۹۵: ۲۵۸). ملزومه دیگر مورد نظر هلد که به نوعی مورد توجه هابرماس نیز است لزوم تغییر و اصلاح نهادها و سازمان‌های فراملی یا قواعد و سنت‌های موجود جهانی یا دیگر ترتیبات و نظاماتی است که فاقد عنصر برابری و عدالت یا آزادی‌اند. هدف هلد از این تغییر آن است که هم‌گرایی آن‌ها جهانی‌تر و هم‌خط‌مشی‌شان دموکراتیک‌تر شود (Held 1995: 267). برای مثال، حقوق بشر دموکراتیک شود، یعنی جنبه عام و جهانی یابد و همه ملت‌های جهان از این حقوق یک‌سان و مشترک جهانی پیروی کنند (هلد ۱۳۸۱: ۲۹۳). هم‌چنین، هلد نیز چون هابرماس معتقد است که آموزش نقشی بسیار مهم در نهادینه کردن دموکراسی مورد نظر آن‌ها ایفا می‌کند. مردم باید از آموزش‌های لازم برای درک جهانی و مبدل‌شدن به شهروندانی جهان‌وطن برخوردار باشند (هابرماس ۱۳۹۷؛ هلد ۱۳۸۱: ۲۹۱-۲۹۳). بار دیگر هلد، هم‌سو با تفکر هابرماس، تصریح کرده است که دموکراسی مطلوب او زمانی تحقق می‌یابد که شهروندان بتوانند در گستره‌های وسیعی از عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی در تصمیم‌گیری مشارکت کنند (هلد ۱۳۹۶: ۲۳).

درعین حال، در نحوه تحقق یافتن الگوهای دموکراسی پیش‌نهادی این دو متفکر در عصر معاصر تفاوت‌های درخور توجهی دیده می‌شود. برای مثال، اگرچه هلد نیز چون هابرماس اظهار داشته است که متحقق‌شدن حکومت دموکراتیک جهان‌وطنی مستلزم بحث و تبادل نظر است، ولی منظور او از این سخن آن نیست که موضوع را از همان منظر و به همان معنایی دیده باشد که مورد نظر هابرماس است. این سخن هلد تنها به گونه‌ای بسیار سست با مدل هابرماس پیوند می‌خورد. دلیل آن هم این است که هلد از این موضوع هابرماس انتقاد می‌کند که انگیزه اجماع در همه کردارهای زبانی ساخته می‌شود و برای دموکراسی ضرورت دارد. بدین ترتیب، هلد از دموکراسی مشورتی هابرماس فقط دورنمایی بسیار کلی در ذهن دارد، یعنی برداشت او از دموکراسی مذکور آن است که تصمیم‌های مشروع تنها از طریق بحث و مشورت با مردم، که باید سرنوشت خود را تعیین کنند، ناشی می‌شود، درحالی‌که مراد هابرماس از دموکراسی مشورتی چیزی به مراتب فراتر از آن است. به هر حال، هلد برخلاف هابرماس اعتقاد ندارد که دموکراسی مستلزم ایدئال «اجماع» است، بلکه تصریح می‌کند که تصمیمات اکثریت باید الزام‌آور شناخته شوند (Held 1980: 396-398).

Held 1991: 229-230). هلد توجه چندانی به حوزه عمومی نمی‌کند. عرصه عمومی و مفاهیم مرتبط با آن، چون دموکراسی گفت‌وگویی و کنش ارتباطی، مفاهیمی‌اند که بیش‌تر در ادبیات و نظام تفکر هابرماس به چشم می‌خورند، اما هلد از این مفاهیم کم‌تر سخن به میان می‌آورد (وبستر ۱۳۸۹: ۲۸۲-۲۸۳).

۳.۵ موانع عملیاتی شدن الگوهای پیش‌نهادی هلد و هابرماس

سؤال مهمی که هنوز باقی مانده و لازم است به آن پاسخ داده شود این است که «آیا امکان اجرا و عملیاتی شدن طرح یا ایده هلد و هابرماس وجود دارد؟». با تأمل در جزئیات مدل دموکراسی جهان‌وطنی هلد و دموکراسی مشورتی هابرماس این نکته آشکار می‌شود که این ایده‌ها در مسیر اجرا با موانع و چالش‌های زیادی و بنابراین با انتقادهای جدی روبه‌رو هستند. در ادامه، تنها به بعضی از مهم‌ترین این انتقادهای اشاره می‌شود.

نخستین انتقاد از مدل هابرماس آن است که وی، به دلیل وفادار ماندن به بعضی از عناصر نظریه کارکردگرایی، امکان دموکراتیک کردن نهادهای دولت و اقتصاد سرمایه‌داری را به‌طور جدی محدود کرده است. او به دلیل پذیرش این فرضیه کارکردگرایی که «حوزه‌های خاصی مشخص شده‌اند که در چهارچوب آن‌ها می‌توان آزادانه حرکت کرد، به شرطی که آن‌ها کاملاً از دیگر حوزه‌ها جدا نگه داشته شوند»، به گونه‌ای غیرضروری برای نظریه انتقادی محدودیت ایجاد می‌کند و به‌نوعی نقش آگاهانه بازیگران اجتماعی را نادیده می‌گیرد (McCarthy 1991: 120).

انتقاد دیگر این است که او فکر می‌کند تبادل نظر دموکراتیک به‌سوی اجماع جهت‌گیری شده است، درحالی‌که چنین نیست. لیوتار در نقد هابرماس تا آن‌جا پیش می‌رود که ایده اجماع را ایده‌ای «تروریستی» توصیف می‌کند که بر ناهم‌گونی «بازی‌های زبانی»، که از ره‌گذر بی‌اعتقادی به فراروایت‌ها آزاد شده‌اند، خشونت روا می‌دارد (Outhwaite 1994: 99-100). تلاش‌های همگانی و اجماعی برای کنترل و هم‌گون کردن تفاوت‌ها و کنارزدن ناسازگاری‌ها باعث نابودی یا دست‌کم به‌حاشیه رانده شدن برداشت‌ها و ادراکات فرهنگی محلی و خاص می‌شود. بعضی از فمینیست‌ها و چندفرهنگ‌گرایان نیز مدعی‌اند که گرچه در برداشت هابرماس از دموکراسی وجود تفاوت به‌رسمیت شناخته شده است، ولی به‌جای ترویج و تشویق تفاوت‌ها، برای دستیابی به توافق مشترک همواره باید بر تفاوت‌ها غلبه کرد (نش ۱۳۹۶: ۲۷۲-۲۷۳).

آخرین انتقاد به مدل دموکراسی هابرماس این است که بیش از حد «عقل‌گرا» است و بنابراین به طور بالقوه هویت‌هایی را که خارج از معیارهای سیاست دموکراتیک لیبرال فعلی است کنار می‌گذارد. در واقع، مدل هابرماس، به جای ترویج روش پسامدرن «مسئولیت درقبال غیریت»، خطر حاشیه‌ای کردن گروه‌های خاص را در پی دارد. مدل شدیداً عقل‌گرای دموکراسی مشورتی هابرماس او را به غفلت از جنبه‌های خاصی از حوزه عمومی و سیاست جنبش‌های اجتماعی در مورد رسانه‌های جمعی سوق می‌دهد. هابرماس در مجموع رسانه‌ها را بالقوه کمک‌کننده به تبادل نظر عقلانی می‌داند، زیرا آن‌ها ارتباطات را در سراسر زمان و فضا میسر می‌کنند (Habermas 1987: 389-391). این در حالی است که رسانه‌ها هنوز هم نقش مؤثری در شکل‌دهی به افکار عمومی و نگاه‌داشتن مردم در جهل یا مطیع‌کردن آن‌ها دارند.

آرای هلد درباره مدل دموکراسی جهان‌وطنی هم‌چون دیدگاه هابرماس در مورد الگوی دموکراسی مشورتی مورد انتقاد قرار گرفته است. نخستین انتقاد به هلد آن است که مدل او هم مثل الگوی هابرماس ماهیت آرمان‌گرایانه و ناکجاآبادی دارد و بنابراین مبهم، غیرواقعی، و غیرقابل اجراست. در واقع، در عصر حاضر هنوز بسترها و زمینه‌های لازم برای عملیاتی شدن هیچ‌کدام از این دو مدل فراهم نشده است. هنوز هیچ نسخه بدیلی برای ملت وجود ندارد که بتواند احساسات اخلاقی و سیاسی را برانگیزاند یا بر میزان اعتماد و تعهد فرد و گروه‌ها به خیر عمومی بیفزاید (Wanderlich and Warrier 2007: 168-167). پس، هلد نقش قدرت دولت ملی را دست‌کم گرفته است. با وجود کاهش برخی از وظایف سنتی و اختیارات دولت در سایه تحولات جدید، دولت هنوز هم قوی است و گرچه هویت‌های سرزمینی دیگر تنها شکل هویت سیاسی نیستند، ولی هنوز هم نیرومندند (اپللو و روستو ۱۳۸۹: ۳۶۳). به علاوه، چه‌بسا ممکن است خود پدیده جهانی شدن تهدیدی جدی برای این دموکراسی تلقی شود، زیرا پدیده جهانی شدن نظمی بین‌المللی متشکل از نهادها و مؤسساتی ایجاد کرده است که آن‌ها شهروندان را، اگر نگوئیم تحقیر، دست‌کم کنترل می‌کنند. هم‌چنین، سازوکارهایی در اختیار شهروندان نیست تا بتوانند مخالفتشان را اعلام کنند (طاهایی ۱۳۸۶: ۲۶۹). با این حساب، غیرمحمول است دموکراسی در سطح جهانی شکوفایی بیابد.

انتقاد دیگر آن است که عملیاتی شدن ایده هلد که در واقع یکی از اهداف اصلی آن تعقیب عدالت اجتماعی از طریق تغییر در وضعیت نهادها و سازمان‌های بین‌المللی است توسط متفکری که خمیرمایه اصلی تفکر او لیبرالی است چندان جدی به نظر نمی‌رسد. در مورد هابرماس چنین هدفی واقعی‌تر و جدی‌تر است، زیرا او حقیقتاً اندیشمندی چپ‌گرا

و رادیکال از مکتب فرانکفورت است که با تکیه بر نظریه انتقادی به وضع موجود نظام دموکراسی لیبرال و سرمایه‌داری حاکم بر غرب اعتراض و انتقاد جدی دارد و حتی موافق طرد و نفی آن است؛ در حالی که هلد با وجود پاره‌ای انتقادهای در فروع و جزئیات امور، از جمله ضرورت تغییر در قدرت موجود نظام سرمایه‌داری، در اصل و باطن خواهان حفظ این نظام است و به سقوط یا حتی وارد شدن آسیب جدی به آن راضی نیست. از سوی دیگر، نظام مذکور نیز حاضر نیست از خود انعطاف زیادی نشان دهد و به کنترل‌هایی شدیدتر از کنترل‌های فعلی گردن نهد (McGrew 1997: 253). نپذیرفتن چنین درخواست‌هایی از سوی سرمایه‌داری جهانی، و نیز رهبران دولت‌های ملی و شرکت‌های چندملیتی، را باید به‌منزله «در نطفه خفه‌شدن» ایده دموکراسی جهان‌وطنی هلد تلقی کرد. واقعیت آن است که در عمل تغییرات مورد نظر هلد در نهادهای بین‌المللی، که در رأس آن‌ها سازمان ملل مدنظر اوست، به‌سادگی نخواهد بود. وانگهی، متقاعد کردن آمریکا به پذیرش نظام دموکراتیک جهانی کار آسانی نیست، زیرا این کشور که خود را «ابر قدرت» می‌داند این واقعیت را به‌خوبی دریافته است که در صورت تحقق چنین وضعی، نه تنها هیچ منفعتی نخواهد برد، بلکه مسلماً از قدرت موجود او کاسته خواهد شد (نش ۱۳۹۶: ۲۹۴؛ مقایسه کنید با McGrew 1997: 254-256). در نتیجه، توصیه‌های هلد به این کشور مبنی بر اتخاذ دموکراسی اجتماعی (دموکراسی سوسیال) به دلیل ناتوانی در رهبری جهانی در تمام حوزه‌ها و مسائل به‌تنهایی خیلی خوش‌بینانه است و دستاورد مثبتی در پی ندارد (Held 2003: 163-165).

سخن هلد درباره دموکراتیک کردن حقوق بشر از طریق مشارکت دادن ملت‌های جهان سوم به‌منظور فراهم شدن امکان دموکراسی جهان‌وطنی او نیز محل اشکال است، زیرا ملت‌های مذکور به دلیل تعلق به فرهنگ و ایدئولوژی خاص خودشان حاضر نیستند از حقوقی تمکین کنند که غربی‌ها به‌اسم حقوق جهانی عام و فراگیر تهیه و تدوین کرده‌اند (نش ۱۳۹۶: ۳۰۵-۳۰۶). به‌هر حال، هلد باید بپذیرد که حقوق بشر نمی‌تواند یک‌طرفه و به‌دست نظریه‌پردازان غربی وضع شود. برپایی شکل دموکراتیک‌تری از حقوق بشر بدون شک مستلزم دگرگونی «هویت» است و تغییر هویت نیز کار آسانی نیست. تا همه ما به انسان‌هایی جهان‌وطن‌تر تبدیل نشویم، تا رشد فرهنگ جهانی باعث نشود که تعلقات محلی از گذشته کم‌تر شوند، و تا در فرهنگی جهانی امر محلی با امر جهانی طی فرایندهای جهانی - محلی شدن در هم نیامیزد، امکان تحقق ایده هلد بعید به نظر می‌رسد.

ملاحظات فوق می‌تواند بیان‌گر این حقیقت باشد که کوشش‌های هلد برای دموکراسی جهان‌میهنی، بیش‌تر از آن‌که بر دلایل و ظرفیت‌های عملی استوار باشد، در اعتقادات

ایدئولوژیک شدید ریشه دارد. به‌علاوه، در این مدل هیچ درک و برداشتی از اهمیت سیاست فرهنگی برای دموکراتیک‌شدن جهانی ارائه نشده است (نش ۱۳۹۶: ۲۹۱).

۶. نتیجه‌گیری

هلد و هابرماس، با درک این واقعیت که بر اثر تحولات ناشی از جهانی‌شدن امکان ادامه حیات معقول نظام دموکراسی لیبرال و سرمایه‌داری حاکم بر غرب وجود ندارد، درصدد عرضه الگویی جای‌گزین برای دموکراسی برآمدند. الگوی هلد «دموکراسی جهان‌وطنی» و مدل هابرماس «دموکراسی مشورتی» است. وجه مشترک این دو الگو آن است که هر دو بر پایه این مفروض مشترک بنا شده است که «امکان دموکراتیک‌شدن نهادها، سنت‌ها و ترتیبات سیاسی فراتر از دولت - ملت وجود دارد». پس، از نظر هر دو، متحقق‌شدن الگوهای دموکراسی‌شان به بازسازی نظم جهانی کنونی و به‌چالش‌کشیدن و دگرگونی هویت‌ها و کنش‌های غیردموکراتیک منوط است.

با وجود این، هلد و هابرماس در مورد جزئیات این دو الگو، به‌ویژه چگونگی و نحوه تحقق‌یافتن آن‌ها، اختلاف‌نظر و تفسیری متفاوت دارند. ماحصل سخن هابرماس آن است که می‌توان در عصر جهانی‌شدن، که عصر جامعه «پیچیده» است، الگوی دموکراسی مشورتی را جای‌گزین نظام لیبرال دموکراسی کرد. تحقق این الگو از نظر هابرماس مستلزم گسترش حوزه عمومی است. در این حوزه، باید «کنش ارتباطی» و «عقلانیت» تنها ملاک برای زیستن اجتماعی مشترک در نظر گرفته شود، زیرا از این طریق بستر لازم برای سوژه‌های آزاد و برابر گفت‌وگو و درنهایت «اجماع» فراهم می‌شود. در واقع، او می‌خواهد صلاحیت اعمال قدرت را از شکل رسمی دولتی آن خارج کند و مبنای آن را تصمیمات جمعی اعضای جامعه در فرایند اخلاقی - عقلانی بحث و گفت‌وگو، بدون توجه به ملاحظات جنسیت، قومیت، نژاد، سن، و ایدئولوژی، قرار دهد. به‌عبارت‌دیگر، هابرماس می‌کوشد که در مدل خود، با ایجاد پیوند بین عدالت و آزادی، نواقص دموکراسی لیبرال را برطرف کند. گرچه مدل هلد، از آن حیث که متکی بر ترتیبات و نهادهای غیررسمی و فراتر از دولت ملی است و به‌نوعی مقوله‌هایی مانند مشارکت و ارزش‌های حقوقی و اصلاح مناسبات و ترتیبات موجود در نظم بین‌الملل حاضر در آن مورد توجه است با الگوی هابرماس هم‌سویی دارد، ولی کلیت آن چیز دیگری است. هلد به‌جای پیش‌کشیدن مفاهیمی چون «جهان‌زیست»، «حوزه عمومی»، و «حوزه خصوصی»، که

مورد توجه هابرماس است، می‌کوشد تا با طرح تغییر ماهیت نقش دولت - ملت‌ها از یک‌سو و اصلاحاتی که انجام آن‌ها را در نهادها و سازمان‌های بین‌المللی، به‌ویژه سازمان ملل، پیش‌نهاد می‌دهد از سوی دیگر بستر لازم برای عملیاتی‌شدن الگوی خود فراهم کند.

اما واقعیت آن است که هنوز زمینه‌های لازم برای عملیاتی‌شدن هیچ‌کدام از این دو الگو فراهم نشده است. در واقع، هر دو الگو مبهم و غیرواقعی‌اند و جنبه آرمان‌گرایانه دارند و هنوز از حد ایده فراتر نرفته‌اند. دلایل مختلفی می‌توان برای این وضع بیان کرد. در مورد هابرماس باید گفت که گرچه او به دلیل تعلق داشتن به مکتب فرانکفورت منتقد جدی نظام دموکراسی لیبرال و سرمایه‌داری حاکم بر غرب است و بنابراین طرد و نفی آن را دنبال می‌کند، ولی در طراحی مدل خود از اموری سخن به میان آورده و موضوعاتی را مطرح کرده است که اجرای آن‌ها محل مناقشه و تردید است. برای مثال، گفته شده است که وی بیش از حد به عقل تکیه کرده، نقش رسانه‌ها را درست در نیافته، دست‌یابی به اجماع و گفت‌وگوی اخلاقی - عقلانی را بیش از حد ساده گرفته است، و ...

اما در مورد هلد وضع حتی بدتر از آن چیزی است که درباره هابرماس گفته شد، زیرا اگر از اشکال‌های نظری مدل هابرماس صرف‌نظر کنیم، لاقلاً به لحاظ مواضع شخصی، او اساساً با نظام دموکراسی لیبرال و سرمایه‌داری مخالف است. این در حالی است که نه تنها الگوی نظری هلد هم‌چون مدل هابرماس دارای اشکال‌ها و نواقصی است، بلکه به لحاظ موضع شخصی نیز هلد برخلاف هابرماس با نظام دموکراسی لیبرال و سرمایه‌داری حاکم بر غرب هم‌سو و موافق است. درست است که او به این نظام نقدهایی دارد، ولی این نقدها آن‌چنان بنیادین نیست که شالوده دموکراسی لیبرال و سرمایه‌داری را به‌خطر اندازد. بدیهی است که هلد با چنین موضع و رویکردی قاعداً در طرح الگویی که بتواند جای‌گزین نظام دموکراسی لیبرال باشد به توفیق دست نمی‌یابد. به علاوه، از هلد نیز در مورد جایگاه نظری مدلس انتقاد شده است. برای مثال، گفته شده است که دموکراتیک‌کردن حقوق بشر را به‌اشتباه یک‌سان‌سازی آن برای همه ملت‌ها تلقی کرده و به‌جای تکیه بر ظرفیت‌های عملی یا منطقی در مدل خود، ملاحظات ایدئولوژیکی را غالب کرده است؛ در این مدل، هیچ درک و برداشتی از اهمیت سیاست فرهنگی برای دموکراتیک‌شدن جهانی ارائه نشده است، باوجود کاهش اختیارات دولت ملی، هنوز جایگاه و نقش آن برجسته است، و ...

باتوجه به آنچه گفته شد، چندان جای امیدواری برای عملیاتی‌شدن الگوی دموکراسی مشورتی هابرماس و دموکراسی جهان‌وطنی هلد نیست. آنچه به این تردید می‌افزاید شرایط ناگواری است که در سال‌های اولیه قرن بیستم و یکم مشاهده می‌کنیم.

تروریسم و تعارضات خاورمیانه، جنگ در افغانستان و عراق، کشمکش‌ها در یمن و بحرین، خشونت‌ها در اسرائیل و لبنان، و درگیری‌های حزب‌الله و جهاد اسلامی و حماس با اسرائیل زمینه‌ای برای خوش‌بینی باقی نمی‌گذارند. باوجوداین، دو نکته را نباید فراموش کرد: نخست، نفس توجه هلد و هابرماس و تعداد درخور توجهی از دیگر متفکران که در این پژوهش نامی از آن‌ها برده نشده است به دموکراسی و تلاش برای متناسب‌سازی آن با تحولات جهانی کنونی بیان‌گر اعتبار و اهمیت دموکراسی با همه اشکال‌ها و نواقص آن است؛ دوم، با توجه به خصلت انباشتگی علم، امید می‌رود که طرح این نظریه‌ها و دیدگاه‌ها درباره مسائل مختلف دموکراسی در آینده به ارائه الگویی از دموکراسی منجر شود که نه تنها ایرادهای دو الگوی مورد بحث در این پژوهش را نداشته باشد، بلکه اجرا و تحقق آن نیز امکان‌پذیر باشد.

کتاب‌نامه

- بوخنسکی، یوسف (۱۳۸۷)، *فلسفه معاصر اروپایی*، ترجمه شرف‌الدین خراسانی، تهران: علمی و فرهنگی.
- تقوی، سیدمحمدناصر (۱۳۸۲)، «الگوهای دموکراسی»، *مجله علوم سیاسی*، س ۶، ش ۲۲.
- توانا، محمدعلی و فرزاد آذرکمند (۱۳۹۳)، «مقایسه امر سیاسی و جامعه مطلوب در اندیشه هابرماس و موفه»، *فصل‌نامه جستارهای سیاسی معاصر*، س ۵، ش ۴.
- توحیدفام، محمد (۱۳۸۳)، «چرخش‌های دموکراسی در عصر جهان‌شدن»، *کتاب ماه علوم اجتماعی*، س ۸، ش ۸۶.
- توحیدفام، محمد (۱۳۹۰)، *چرخش‌های لیبرالیسم*، تهران: روزنه.
- پناهی، علیرضا و کمال پولادی (۱۳۹۷)، «مقایسه تطبیقی دموکراسی لیبرال و دموکراسی گفت‌وگویی»، *فصل‌نامه نگرش‌های نو در جغرافیای انسانی*، س ۱۰، ش ۳.
- پویان‌شیوا، امیر (۱۳۸۵)، «هم‌چنان امیدوار به رهایی انسان‌ها، درباره یورگن هابرماس آخرین بازمانده مکتب فرانکفورت»، *مجله رودکی*، س ۲، ش ۲.
- پیوزی، مایکل (۱۳۹۰)، *یورگن هابرماس*، ترجمه احمد تدین، تهران: هرمس.
- جلایی‌پور، محمدرضا (۱۳۸۵)، «دموکراسی، جهانی‌شدن و ایران در گفت‌وگو با دیوید هلد»، *آئین اردیبهشت*، س ۴، ش ۳.
- حاجی‌آقا، رحیم و محبوبه پاک‌نیا (۱۳۹۶)، «هابرماس و جایگاه دین در حوزه عمومی»، *فصل‌نامه غرب‌شناسی بنیادی*، س ۸، ش ۲.
- حاجی‌زاده، جلال (۱۳۹۰)، «بازخوانی آرای انتقادی و بحران‌های فراروی دموکراسی»، *فصل‌نامه غرب‌شناسی بنیادی*، س ۲، ش ۱.

- رجبلو، علی و مژگان خوشنام (۱۳۹۵)، «جهانی شدن و سرنوشت مدل‌های دموکراسی»، فصل‌نامه جامعه‌شناسی تاریخی، س ۸، ش ۱.
- رشیدی، احمد (۱۳۸۶)، «بازاندیشی دموکراسی و تحول رابطه جامعه و دولت در عصر جهانی شدن»، فصل‌نامه سیاست، س ۳۷، ش ۳.
- ساداتی‌نژاد، سیدمهدی و علی شیرازی (۱۳۹۵)، «بررسی مقایسه‌ای مبانی معرفت‌شناختی در نظریه مردم‌سالاری دینی و نظریه دموکراسی مشورتی با تأکید بر دیدگاه امام خمینی و یورگن هابرماس»، جستارهای سیاسی معاصر، س ۷، ش ۳.
- سجادپور، محمدکاظم، محمد یزدان‌پناه، و احد رضائیان (۱۳۹۱)، «جهانی شدن و دموکراسی، فرامرز شدن هنجارها و تکثر بازیگران در سازمان‌های بین‌المللی»، پژوهش‌های روابط بین‌الملل، س ۱، ش ۸.
- سلیمی، حسین (۱۳۹۶)، نظریه‌های گوناگون درباره جهانی شدن، تهران: سمت.
- سمیعی، علیرضا و سجاد میرالی (۱۳۹۳)، «دموکراسی رای‌زنانه، جنبش‌های اجتماعی، و حوزه عمومی جهانی»، فصل‌نامه سیاست، س ۴۴، ش ۲.
- صالحی، علی (۱۳۹۶)، «نگاه ویر به لیبرال دموکراسی موجود در غرب»، فصل‌نامه غرب‌شناسی بنیادی، س ۸، ش ۱.
- طاهایی، سیدجواد (۱۳۸۶)، «تخیل عملیاتی شرح و نقدی کوتاه بر نظریه حکم‌رانی جهانی دیوید هلد»، فصل‌نامه راهبرد، س ۱۴، ش ۴۳.
- طبی مسرور، حمیدرضا و دیگران (۱۳۹۵)، «تبیین نظریه شهروند گفت‌وگویی و کنش ارتباطی در شناسایی حوزه عمومی براساس آرای هابرماس»، فصل‌نامه مدیریت شهری، س ۱۶، ش ۴۵.
- عالم، عبدالرحمن و علی پورپاشا کاسین (۱۳۹۰)، «دموکراسی گفت‌وگویی هابرماس: رابطه یا نسبت عامل‌ها»، فصل‌نامه سیاست، س ۴۱، ش ۱.
- کریمی مله، علی و رضا رحمتی (۱۳۹۱)، «آسیب‌شناسی دموکراسی در عصر جهانی شدن»، فصل‌نامه روابط خارجی، س ۴، ش ۱.
- لسناف، مایکل ایچ. (۱۳۹۲)، فیلسوفان سیاسی قرن بیستم، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: ماهی.
- لوین، اندرو (۱۳۸۰)، طرح و نقد نظریه لیبرال دموکراسی، ترجمه سعید زیباکلام، تهران: سمت.
- محسنی، منوچهر (۱۳۷۶)، مقدمات جامعه‌شناسی، تهران: دوران.
- معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۰)، «هابرماس، فراملیت و گسترش گستره عمومی»، فصل‌نامه راهبرد، س ۹، ش ۲۱.
- میراحمدی، منصور (۱۳۹۳)، اسلام و دموکراسی مشورتی، تهران: نشر نی.
- نجاتی حسینی، سید محمود (۱۳۸۸)، «یورگن هابرماس: از حقوق، اخلاق و سیاست لیبرالی به سمت قانون و دموکراسی گفت‌وگویی»، دانش‌نامه علوم سیاسی، س ۱، ش ۱.
- نش، کیت (۱۳۹۷)، جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: کویر.

- نوذری، حسینعلی (۱۳۹۳)، *بازخوانی هابرماس*، تهران: چشمه.
- ویستر، فرانک (۱۳۸۹)، *نظریه‌های جامعه‌اطلاعاتی*، ترجمه اسماعیل قدیمی، تهران: قصیده‌سرا.
- وینست، اندرو (۱۳۸۶)، *ایدئولوژی‌های سیاسی*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
- هابرماس، یورگن (۱۳۸۴)، *جهانی‌شدن و آینده‌دموکراسی، منظومه‌پساملی*، ترجمه کمال پولادی، تهران: نشر مرکز.
- هابرماس، یورگن (۱۳۸۸)، *دگرگونی ساختار حوزه عمومی*، ترجمه جلال محمدی، تهران: افکار.
- هابرماس، یورگن (۱۳۹۲)، *نظریه کنش ارتباطی، عقل و عقلانیت جامعه، زیست‌جهان، و نظام نقاد* مفهومی کارکردگرایانه عقل، ترجمه کمال پولادی، تهران: نشر مرکز.
- هابرماس، یورگن (۱۳۹۶)، *جهانی‌شدن و آینده‌دموکراسی: منظومه‌پساملی*، ترجمه کمال پولادی، تهران: نشر مرکز.
- هابرماس، یورگن (۱۳۹۷)، *بحران مشروعیت*، ترجمه جهانگیر معینی، تهران: گام نو.
- هلد، دیوید (۱۳۸۱)، «دموکراسی: از دولت‌شهرها تا یک نظم جهان‌وطنی»، در: *فلسفه سیاسی معاصر*، رابرت گودینو و فیلیپ پتیت، ترجمه موسی اکرمی، تهران: وزارت امور خارجه.
- هلد، دیوید و آنتونی مک‌گرو (۱۳۹۵)، *نظریه‌های جهانی‌شدن*، تهران: چشمه.
- هلد، دیوید (۱۳۹۶)، *مدل‌های دموکراسی*، ترجمه عباس مخبر، تهران: روشن‌گران.
- هولاب، رابرت (۱۳۷۵)، *یورگن هابرماس: نقد در حوزه عمومی*، ترجمه حسین بشریه، تهران: نشر نی.

- Cohen, Joshua (1996), "Procedure and Substance in Deliberative Democracy", in: *Democracy and Difference: Contesting the Boundaries of the Political*, Benhabib (ed.), Princeton: Princeton University Press.
- García Alonso, Roberto (2013), "Why Deliberation? Challenges for an Epistemic Model of Democratic Legitimacy", *Pap, Polít, Bogotá (Colombia)*, vol. 18, no. 1.
- Habermas, Jurgen (1976), "What Is Universal Pragmatics?", in: J. Habermas (ed.), *Communication and the Evolution of Society*, London: Heinemann Education.
- Habermas, Jurgen (1984), *The Theory of Communicative Action: Reason and Rationalization of Society*, vol. I, trans. Thomas McCarthy, London: Heinemann.
- Habermas, Jurgen (1987), *The Theory of Communicative Action*, 2 vols., trans. T. McCarthy, Cambridge: Polity.
- Habermas, Jurgun (1989), *The Structur Transformation of the Public Sphere*, trans., T. Burger, Cambridge: Polity.
- Habermas, Jurgun (1996), *Between Facts and Norms: Contributions to a Discourse Theory of Law and Democracy*, trans. W. Rehg, Cambridge: Polity.
- Habermas, Jurgun (1999), *The Inclusion of the Other: Studies in Political Theory*, Ciaran Cronin and Pablo De Greiff (eds.), trans. Ciaran Cronin, Cambridge: Polity.
- Held, David (1980), *Introduction to Critical Theory: Horkheimer to Habermas*, London: Hutchinson.

- Held, David (1991), "Democracy, the Nation-State and the Global System", in: D. Held (ed.), *Political Theory Today*, Cambridge: Polity.
- Held, David (1995), *Democracy and the Global Order: from the Modern State to Cosmopolitan Governance*, Cambridge: Polity.
- Held, David (2003), "The Changing Structure of International Law: Sovereignty Transformed?" in: David Held and Anthony McGrew (eds.), *The Global Transformations Reader: An Introduction to the Globalization Debate*, Cambridge: Polity.
- Held, David (2004), *Global Covenant: A Social Democratic Alternatives to the Washington Consensus*, Cambridge: Polity Press.
- McCarthy, T. (1991), "Complexity and Democracy: or the Seductions of Systems Theory", in: A. Honneth and H. Goas (eds.), *Communicative Action: Essays on Gergen Habermas's "The Theory of Communicative Action"*, trans. J. Gaines and D. L. Jonnes, Cambridge: Polity.
- Outhwaite, W. (1994), *Habermas: A Critical Introduction*, Cambridge: Polity.
- Shahramnia, A. M. and Jalal Hajizadeh (2012), "Investigating the Philosophical Foundations of Habermas' Political Thoughts: A Deliberative Approach for Democracy", *The International Journal of Humanities*, vol. 19, no. 1.